

نشریه علمی - پژوهشی
پژوهشنامه ادبیات تعلیمی
سال پنجم، شماره هفدهم، بهار ۱۳۹۲، ص ۲۱۸ - ۱۹۱

ابعاد اجتماعی مهارت‌های زندگی از دیدگاه مولوی

دکتر علی فتح‌اللهی* - دکتر قاسم صحرائی**

چکیده:

انسان موجودی مدنی‌الطبع است که برای تداوم حیات و رفع نیازهای خویش در اجتماع ناگزیر از به‌کار بستن مهارت‌های زیست‌جمعی همچون ارتباط مؤثر، جرأت و همدلی است.

عارفان مسلمان با حفظ اصول و مبانی انسان‌شناسی دینی و در عین زیستن در فضای چند فرهنگی با گویاترین زبان به تبیین ژرفای وجود آدمی و نیازهای ثابت و متغیر وی پرداخته‌اند. مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (۶۷۲-۶۰۴) در زمره عارفانی است که با دستیابی به آگاهی کیهانی، نیازهای زیست فردی و اجتماعی انسان را در قالب حکایت و تمثیل برای ایجاد و استمرار حیاتی سالم و طیبه گوشزد کرده است. این دانشمند

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خرم‌آباد Ali.fathollahi@yahoo.com
** دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان sahrai.g@lu.ac.ir

بزرگ تحت تأثیر فرهنگ اسلامی و با نقب زدن به لایه‌های عمیق درون انسان توانسته است ریشه احساسات عمیق آدمی را به خوبی نشان دهد. در این پژوهش می‌کوشیم تا با شناسایی مهارت‌های زندگی در آثار جلال‌الدین محمد مولوی، به تحلیل این راهبردها از دیدگاه وی بپردازیم.

واژه‌های کلیدی:

ارتباط، انسان، مهارت زندگی، مولوی، بعد اجتماعی.

۱) مقدمه و طرح مسأله:

زندگی فرآیندی جاری در کل اجزای هستی است که اهل صلح با ایجاد آهنگ آشتی در میان اضداد، برنده مصاف با آن و ناکسان با جنگ و جدال و توجه به رنگ‌ها بازنده آن هستند.

هر ذره‌ای دوان است تا زندگی بیابد تو ذره‌ای نداری آهنگ زندگانی؟
آنها که اهل صلحند بردند زندگی را وین ناکسان بمانند در جنگ زندگانی
(مولوی، ۱۳۶۳: غزل/۲۹۶۱)

این تحقیق در صدد یافتن نگرش اجتماعی مولوی و یافتن راهبردهای وی در برقراری ارتباط انسانی مؤثر، ایجاد همدلی و جرأت‌مندی آدمی برای توفیق در زیست اجتماعی است. این گونه مهارت‌ها در علوم جدید تحت مجموعه مهارت‌های اجتماعی زندگی بحث می‌شوند.

مهارت‌های ارتباطی همان فرآیندهای مرکبی است که فرد را قادر می‌سازد به گونه‌ای رفتار کند که دیگران او را با کفایت تلقی کنند (تی‌وود، ۱۳۸۰: ۱۲).

این توانایی به ایجاد روابط بین فردی مثبت و مؤثر فرد با انسان‌های دیگر کمک می‌کند. یکی از این موارد، توانایی ایجاد روابط دوستانه است که در سلامت روانی و اجتماعی تأثیر دارد.

از نظر مک‌گوایپر (Macguaper) و پرستلی (Prstliy) مهارت‌های ارتباطی-اجتماعی به رفتارهایی اطلاق می‌شود که شالوده‌ی ارتباط موفق و رودررو را تشکیل می‌دهند (تی‌وود، ۱۳۸۰: ۱۲). مهارت‌های ارتباطی-اجتماعی مجموعه‌ای از رفتارهای هدفمند، به هم مرتبط و متناسب با وضعیت است که آموختنی و تحت کنترل فرد هستند (همان: ۱۳).

پدیده‌ی برقراری ارتباط در صور مختلف گفتار و کردار، از ایران باستان تا تمدن اسلام و بعد از آن از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. البته این امر در متون مقدس و سنن دینی ما مسلمانان نیز سهم عظیم و ریشه‌ی عمیقی دارد. قرآن کریم حیات طیبه و توأم با آرامش روحی و روانی را از آن کسی می‌داند که در زندگی نیکوکار و اهل ایمان باشد. زیرا خداوند فرمود: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (نحل/۹۷). امیرمؤمنان علی (ع) در نامه‌ای به فرزندش امام حسن (ع) بر برقراری ارتباط اجتماعی تأکید دارد. وی برقراری پیوند دوستی حتی پس از انقطاع از دوستان را جزو حقوق برادران دینی شمرده است (ر.ک: نهج‌البلاغه، نامه/۳۱).

در سیره‌ی معصومین (ع) مهارت‌های بی‌در قالب آداب معاشرت ذکر شده است. منظور از معاشرت، الفت، مصاحبت، همدمی و نشست و برخاست است. بدون تردید مولوی از اندیشه‌ی بزرگان دین تأثیرات جدی و عمیق پذیرفته است (فیاضی و کریمی، ۱۳۸۹: ۹).

شاید به خاطر همین نشأت‌گرفتن متون عرفان از منابع اصیل باشد که آلبرت انیشتین می‌گفت: «زیباترین و عمیق‌ترین احساسی که انسان می‌تواند در زندگی تجربه کند، احساس عرفانی است. این منبع هر علم حقیقی است» (فرشاد، ۱۳۸۹: ۲۰).

با وجود این، در جنب این منابع غنی دینی، شعر به عنوان یکی از مؤثرترین ابزارهای

انتقال پیام و برقراری ارتباط در میان همه ملل به ویژه ایرانیان جایگاه خاصی داشته است. در این میان جلال‌الدین محمد مولوی بلخی به دلیل ویژگی‌های بارز از جایگاه ممتازی بهره‌مند بوده است.

چنان که گفتیم قرآن کریم حیات طیبه و زندگی توأم با آرامش روحی را از آن کسی می‌داند که نیکوکار و اهل ایمان باشد (نحل/۹۷). به نظر مولانا بی‌ماری‌های روحی مانع شنیدن پیام درون و شناخت حقیقت می‌گردد (قبادی و گرجی، ۱۳۸۷: ۱۱۱). به زعم فروزانفر، مولانا تکامل روحانی و حیات طیبه را امری گرانبها و ذی قیمت دانسته است که رسیدن به آن در گرو قبول دعوت انبیای الهی است (فروزانفر، ۱۳۶۰: ۷۸۸/۳). بدون تردید، مهم‌ترین عرصه نمود و تحقق نیکوکاری انسان‌ها، اجتماع است و به زعم مولانا اولیای الهی که حیات طیبه در درون آنان جاری است، می‌توانند عموم مردم را برای نیل به چنین حیاتی یاری کند.

جز مگر پیری که از حق است مست در درون او حیات طیبه است
(مولوی، ۱۳۶۲: ۳۱۰۰/۲)

زرین‌کوب معتقد است ویژگی دیگر مولانا دقت در جزئیات زندگی روزمره مردم کوی و برزن است که غالباً اندیشه‌های جالب و دقیقی هم به گوینده در سرودن مثنوی داده و رنگ واقع‌بینی خاصی به مثنوی می‌دهد (زرین‌کوب، ۱۳۷۴: ۲۱۵/۱).

از آنجا که ارتباط مؤثر، همدلی و جرأت‌مندی، از جمله مهم‌ترین مهارت‌های هستند که در حوزه ارتباطات اجتماعی مطرح می‌شوند، در تداوم زندگی جمعی انسان‌ها نقش اساسی دارند. این دسته از مهارت‌های زندگی موجب می‌شود فرد بتواند به شکل مطلوب کلامی و غیرکلامی با دیگران ارتباط برقرار نماید. ما در این گفتار به بررسی این مهارت‌ها در آثار مولانا می‌پردازیم.

۲) جامعه‌نگری مولوی

به خلاف گروه اندکی از صوفیان که تفکر انزواطلبی را القا می‌کنند، ابوسعید ابوالخیر و مولوی مشارکت و حضور آدمی در اجتماع و بهره‌برداری از فواید حضور در میان آحاد مردم را از ضرورت‌های سلوک در طریق کمال می‌دانند. چنان‌که از ابوسعید ابوالخیر سؤال شد که آیا کرامات و خوارق و اخبار از مغیبات نشان عارف پاکباز است. وی گفت: عارف واقعی با مردم راه می‌رود؛ در معابر قدم می‌زند و با مردم گفتگو و داد و ستد می‌کند؛ اما دل‌بسته آنها نیست و دل در گرو یار دارد (محمودیان، ۱۳۹۰: ۱۴-۱۵).

مولانا در مناظرهٔ مرغ با صیاد دربارهٔ ترهّب ضمن بیان پیامدهای مثبت زندگی اجتماعی به نفی ترک دنیا و رهبانیت در دین مبین اسلام و سنت نبی مکرم (ص) می‌پردازد.

مرغ گفتش خواجه در خلوت مه‌ایست	دین احمد را ترهّب نیک نیست
از ترهّب نهی کردست آن رسول	بدعتی چون درگرفتی ای فضول
جمعه شرطست و جماعت در نماز	امر معروف و زُمنکر احتراز
رنج بدخویان کشیدن زیر صبر	منفعت دادن به خلقان همچو ابر
خیر ناس آن ینفَع النَّاس ای پدر	گر نه سنگی چه حریفی با مدر
در میان امت مرحوم باش	سنت احمد مهل محکوم باش

(مولوی، ۱۳۶۲: ۴۸۳/۶-۴۷۸)

مولوی در آثارش از چهار نوع ارتباط: «خدا»، «خود»، «جهان» و «همنوعان» سخن می‌گوید. آنچه در این گفتار مطمح نظر ماست ارتباط انسان با هم‌نوعان خویش است. مقصود مولانا از این ارتباط سرگرم ساختن خویش به امور عبث نیست زیرا کار منفی یکی از پناهگاه‌های انسان فاقد آرامش روحی و از خود بیگانه است. او این سرگرمی‌ها را حاصل گریز انسان از خویشتن خویش و رهایی از عالم هوشیاری و بیداری تلقی می‌کند.

جمله عالم ز اختیار و هست خویش می‌گریزند از سر سرمست خویش

تا دمی از هوشیاری وارهند
 ننگ خمر و زهر بر خود می‌نهند
 می‌گریزند از خودی در بیخودی
 یا به مستی یا به شغل ای مهتدی
 (همان: ۲۲۶/۶-۲۲۴)

مولوی در مقابل آن کار مثبت و تلاش مثمر را برای فرد و سود آن را برای اجتماع به طور صریح مورد تأکید قرار می‌دهد. وی در بیان حکایت شخص کاهلی که در عهد داوود نبی (ع) شب و روز دعا می‌کرد که خداوند او را بدون رنج و تلاش و مرارت روزی رساند، بر آن است که چنین دعا و تمنایی، طمع خام و بیهوده است زیرا خداوند راه کسب رزق و روزی را در گرو کار، فعالیت و زحمت قرار داده است.

راه روزی کسب رنج است و تعب
 هرکسی را پیشه‌ای داد و طلب
 أُطْبُوا الْأَرْزَاقَ فِی أَسْبَابِهَا
 ادْخُلُوا الْأَوْطَانَ مِنْ أَبْوَابِهَا
 (مولوی، ۱۳۶۲: ۱۴۶۶/۳-۱۴۶۵)

خداوند روزی همه مخلوقات حتی انبیای بزرگ و عزتمند را همچون داوود نبی (ع) با همه معجزات فراوان و لحن چون ارغنونش در گرو کار و تلاش قرار داده است.

با همه تمکین خدا روزی او
 کرده باشد بسته اندر جستجو
 بی زره بافی و رنجی روزی‌اش
 می‌نیاید با همه پیروزی‌اش
 (همان: ۱۴۷۶/۳-۱۴۷۵)

مولوی در بیان ارتباط اجتماعی میان افراد بر آن است که اگر فرد حسودی به شما رشک بورزد و از شما اعراض نماید، نباید از دوری‌گزیدن چنین شخصی ناله و افغان کنید؛ بلکه خداوند را سپاس گوئید و حتی فدیة دهید که یار صادق دیگری را برمی‌گزینید که همواره با شماست.

یار تو چون دشمنی پیدا کند
 گیر حق‌د و رشک او بیرون زند
 تو از آن اعراض او افغان مکن
 خویشتن را ابله و نادان مکن

بلکه شکر حق کن و نان بخش کن
که نگشتی در جوال او کهن
از جوالش زود بیرون آمدی
تا بجویی یار صدق سرمدی
(همان ۱۵۱۷/۵-۱۵۱۴)

همچنین به نظر مولوی چاره‌انسان در مواجهه با یار بد، سکوت و کناره گرفتن است.
گفت یار بد بلا آشفتن است
چونک او آمد طریقم خفتن است
پس بخشیم باشم از اصحاب کهف
به ز دقیانوس آن محبوس لهف
(همان: ۳۶/۲-۳۵)

خواب بیداری است چون با دانش است
وای بیداری که با نادان نشست
چونک زاغان خیمه بر بهمن زدند
بلیلان پنهان شدند و تن زدند
(همان: ۴۰/۲-۳۹)

۳) مهارت‌های اجتماعی

منظور از مهارت‌های اجتماعی، مجموعه‌ای از کنش‌های مطلوب اجتماعی است که منجر به سازگاری فرد با جامعه می‌شود. در این پژوهش منظور از مهارت‌های اجتماعی، آن دسته از مهارت‌ها هستند که در ارتباطات میان افراد به منظور برقراری رابطه مؤثر به کار برده می‌شوند (فتحی و اجارگاه و دیگران، ۱۳۸۷: ۷۷).

برخی مهارت ارتباط مؤثر را سازگاری با دیگران و مهارت همدلی را توانایی ابراز احساسات و هیجانات و حل تعارض با دیگران و مهارت جرأت‌ورزی را توانایی مذاکره کردن با دیگران خوانده‌اند (همان: ۷۷). از دیدگاه مولوی انسان قادر است با تمامی موجودات جهان هستی ارتباطی مؤثر و مهربانانه برقرار کند.

این چنین خاصیتی در آدمی است
مهر حیوان را کم است آن از کمی است
مهر و رقت وصف انسانی بود
خشم و شهوت وصف حیوانی بود
(مولوی، ۱۳۶۲: ۲۴۳۲/۱ و ۲۴۳۶)

در منظر مولانا این ارتباط زمانی مقبول و اثربخش است که آدمی راه کمال را ببیماید و به همین دلیل انسان قادر است با تمام جهان هستی از جماد و نبات و حیوان ارتباط برقرار سازد.

هر جمادی با نبی افسانه‌گو کعبه با حاجی گواه و نطق جو

(همان: ۴۲۸۹/۶)

۱/۳ مهارت ارتباط مؤثر

برخی بر اهمیت مهارت‌های زندگی در زمینه‌هایی مانند برقراری ارتباط صمیمانه، موفقیت در مسائل تحصیلی و شغلی و کاهش رفتارهای خودتخریب‌گری تأکید کرده‌اند. آموزش مهارت‌های زندگی، آموزش مبتنی بر مهارت‌های مربوط به گسترش توانایی‌هایی است که نسل جوان را برای برخورد مؤثر با نیازها و چالش‌های زندگی روزمره بویژه در زمینه بهداشت جسمانی، عاطفی و اجتماعی توانمند می‌سازد (صفرزاده، ۱۳۸۲: ۹۵). توانایی ارتباط مؤثر فرد را کمک می‌کند تا بتواند به صورت کلامی و غیر کلامی و متناسب با فرهنگ، جامعه و موقعیت پیام خود را بیان کند. بدین معنی که فرد بتواند نظرها، عقاید، خواسته‌ها و هیجان‌های خود را ابراز و به هنگام نیاز بتواند از دیگران درخواست کمک و راهنمایی نماید (موتابی، ۱۳۸۳: ۷۶).

شیوه و گونه روایتی مولوی و روانی اشعار و زبان صریح وی در بیان معنی و پیام، استفاده به موقع از آیات و روایات و احادیث در برقراری ارتباط، می‌تواند جذابیت بی‌ظیری در آثار او برای اهل ارتباطات داشته باشد. چه آنکه مولوی بلخی در عالم ادبیات و معارف به عنوان خطیبی انسان‌شناس و حکیمی فرزانه شناخته شده است (محمودیان، ۱۳۹۰: ۲).

مولوی مهارت سخن گفتن را برای ایجاد علقه و محبت توأم با معرفت توصیه

می‌کند.

حرف گفتن بستن آن روزن است عین اظهار سخن پوشیدن است
بلبلانه نعره زن در روی گل تا کنی مشغولشان از بوی گل
(مولوی، ۱۳۶۲: ۶/۷۰۰-۶۹۸)

چون برقراری ارتباط از دو راه کلامی و غیر کلامی امکان پذیر است لذا مهارت‌های ارتباطی انسان را می‌توان به دو صورت زیر دسته‌بندی کرد.

۱/۱۳) ارتباط کلامی: ارتباط کلامی به عنوان یکی از انواع ارتباطات انسانی با مبانی انسان‌شناختی خاص خود، نقش مؤثری در تعلیم و تربیت دارد. در مهارت کلامی موفق، تأثیرات متقابل گفتار و اندیشه و تأثیر دل و گفتار بر همدیگر باید لحاظ گردد (میرشاه جعفری و دیگران، ۱۳۸۹: ۳۹-۳۳).

در فرهنگ روایی اسلامی بر ارتباط اثربخش زبانی به عنوان مهارتی ارزشمند تأکید شده است. چنان که امیرمؤمنان علی (ع) فرموده است: «تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ» (فروزانفر، ۱۳۶۱: ۵۱). مولوی نیز با اقتباس از کلام امام (ع) در حکایتی نشان داده است که چگونه پادشاهی از طریق مهارت کلامی به خوشدلی یا بددلی دو غلام نوخریده خویش پی می‌برد:

پادشاهی دو غلام ارزان خرید با یکی زن دو سخن گفت و شنید
یافتش زیرک‌دل و شیرین‌جواب از لب شکر چه زاید شکر آب
آدمی مخفی است در زیر زبان این زبان پرده است بر درگاه جان
بی‌تأمل او سخن گفتی چنان کز پس پانصد تأمل دیگران
گفتی در باطنش دریاستی جمله دریا گوهر گویاستی
(مولوی، ۱۳۶۲: ۲/۸۵۰-۸۴۳)

مولوی منشأ کلام را خداوند می‌داند. به گمان وی ارزش سخن به نیکویی آن و ارزش سخنور به رازداری اوست.

زآسمان سخن آمد سخن نه خوار بود	سخن به نزد سخندان بزرگوار بود
سخن چو نیکو گویی یکی هزار بود	سخن چو نیک نگویی هزار نیست یکی
که او صفات خداوند کردگار بود	سخن ز پرده برون آید آن گهش بینی
خنک کسی که به گفتار رازدار بود	سخن چو روی نماید خدای رشک برد

(همان، ۱۳۶۳: غزل/۹۳۸)

مولانا منشأ سخن را علم خداوند می‌داند و اندیشه را خاستگاه سخن و دریای دانش و رحمت و اسعه‌ای را که خداوند به انسان ارزانی داشته است سرچشمه اندیشه‌ها قلمداد می‌کند.

تو ندانی بحر اندیشه کجاست	این سخن و آواز از اندیشه خاست
بحر آن دانی که باشد هم شریف	لیک چون موج سخن دیدی لطیف
از سخن و آواز او صورت بساخت	چون ز دانش موج اندیشه بتاخت

(مولوی، ۱۳۶۲: ۱۱۳۹/۱-۱۱۳۷)

خودآگاهی و زبان، شکاف عظیمی بین انسان و سایر موجودات ایجاد کرده است. بدین سبب زبان روی دیگر شخصیت انسان و شعور دیگر اوست که استفاده مناسب از آن شرط عقل است؛ لذا در داستان مشهور طوطی و بازرگان، مولانا به بیان نقش سخن و نفوذ کلام پرداخته است.

وانچ بجهد از زبان چون آتش است	این زبان چون سنگ و هم آهن‌وش است
گه ز روی نقل و گه از روی لاف	سنگ و آهن را مزن بر هم گزاف
در میان پنبه چون باشد شرار	زانک تاریک است و هر سو پنبه‌زار
زان سخنها عالمی را سوختند	ظالم آن قومی که چشمان دوختند
روبهان مرده را شیران کند	عالمی را یک سخن ویران کند

(همان: ۱۵۹۳/۱ به بعد)

در تعالیم مولانا میان سخن و معنا رابطه‌ای از سنخ رابطه‌ی ظاهر و باطن برقرار است. این سخن چون پوست، معنی، مغز دان این سخن چون نقش و معنی همچو جان (همان: ۱۰۹۷/۱)

افلاکی از زبان مولوی درباره نقش ارتباط کلامی می‌گوید: «سخن آدمی بوی آدمی است چرا که از بوی نفس هر آدمی، می‌توان نفس او را معلوم کردن مگر آنکه مسام مشام به علت زکام مسدود گردد که از قرآن بوی خدا آید و از حدیث، بوی مصطفی آید و از کلام ما بوی ما آید» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۴۵۸/۱). بر این اساس مولوی ویژگی‌های ارتباط موفق و کلام اثربخش را به صورت زیر بیان می‌کند:

الف) دل‌انگیزگی و دل‌پذیری کلام: تعبیر روایی موجز و شگفت‌انگیز منقول از مولی‌الموحدی ن (ع) که فرمود: «لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَ قَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ». زبان انسان خردمند پشت قلب او و دل بی‌خرد پشت زبان اوست (نهج‌البلاغه، حکمت/۴۰)، اشارت صریح به کاربرد خاستگاه قلبی سخن اثربخش و مناسب مهارت زبانی در انسان‌های خردمند دارد. مولوی در بیان رابطه‌ی دل و سخن می‌گوید: «بوی دل آید از سخن، دل حاصل آید از سخن» (مولوی، ۱۳۶۳: غزل/۱۷۷۷).

با وجود آنکه اجتناب از حرص و برخورد صبورانه در مقام کلام می‌تواند اثربخشی سخن را افزایش دهد، مولوی بر آن است که حجاب نفسانیت، مانع تأثیر سخن است.

گفت هر جانی مسیح‌آسایی	گر حجاب از جان‌ها برخاستی
صبر کن از حرص و این حلوا مخور	گر سخن خواهی که گویی چون شکر
هست حلوا آرزوی کودکان	صبر باشد مشمت‌های زیرکان
هر که حلوا خورد واپس‌تر رود	هر که صبر آورد گردون بر رود

(همان، ۱۳۶۲: ۱۶۰۲/۱-۱۵۹۹)

دعوی خلاف واقع و کلام متکبرانۀ نوعی رذیلت اخلاقی و کاری غیر عاقلانه است. مولوی معتقد است که بر اساس تعبیر قرآنی: «یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لاتفعلون» (صف/۲) انسان نباید افزون از قدم و مقام خویش سخن بگوید، زیرا سخن فوق مقام و معامله خود، امری زیانبار و کبر در کلام منفور خداوند است.

ترهات از دعوی و دعوت مگو رو سخن از کبر و از نخوت مگو
(مولوی، ۱۳۶۲: ۲۳۱۶/۱)

بنابراین آثار تکبر و آزمندی گوینده به صورت غیر مستقیم در گفتار او نمود پیدا خواهد کرد.

بوی کبر و بوی حرص و بوی آز در سخن گفتن بیاید چون پیاز
(همان: ۱۶۶/۱)

مولانا استفاده مطلوب و مناسب از این مهارت را به همگان توصیه می‌کند. (ب) **جذاییت کلام و صادقانه بودن:** با وجود آنکه مولوی بارها از تنگنای قوافی غزل سرایی، حرافی و گفتار خشک، احساس تعب و خستگی می‌کند (ر. ک. مولوی، ۱۳۶۳: غزل/۳۸) اما گفتار اثربخش را مایه آرامش خاطر آدمی می‌داند.

دل بیارامد به گفتار صواب آن‌چنان که تشنه آرامد به آب
(همان: ۴۲۷۶/۶)

او بر آن است که برخی گویندگان سخن‌گشند و برخی دیگر سخن‌گش. همیشه صداقت و جذاییت باعث رویش گل وجود آدمی می‌گردد و فقدان این دو عنصر موجب گریز نکته‌ها از دل می‌شود.

گر سخن‌گش یابم اندر انجمن صد هزاران گل بروید چون چمن
ور سخن‌گش یابم آن دم زن به مزد می‌گریزد نکته‌ها از دل چو دزد
جنبش هر کس به سوی جاذب است جذب صادق نه چو جذب کاذب است
(همان: ۱۳۲۱/۴-۱۳۱۹)

وی بر آن است که اگر خاستگاه کلام، دل، عمق وجود و روح آدمی باشد، سخن اثربخش است و در صورتی که سخن انسان مقلدانه باشد نه تنها اثرگذار نیست؛ بلکه امارات و آثار سستی و لغزش در آن محسوس و مشهود خواهد بود.

آن مقلد صد دلیل و صد بیان در زبان آرد ندارد هیچ جان
چونک گوینده ندارد جان و فر گفت او را کسی بود برگ و ثمر
می‌کند گستاخ مردم را به راه او بیجان لرزان‌ترست از برگ کاه
پس حدیش گرچه بس با فر بود در حدیش لرزه هم مضمهر بود
(مولوی، ۱۳۶۲: ۲۴۸۳/۵-۲۴۸۰)

ج) اشتیاق گوینده: مولوی بر آن است که وجود شنونده مبتدی بر شور و اشتیاق سخنور می‌افزاید. وی در بیان سفارش پیامبر (ص) به ابوبکر در باز خرید بالال از جهودان بر بیان مستدل، شور انگیز، اثربخش و اشتیاق سخنور تأکید دارد.

آنچ آن دم از لب صدیق جست گر بگویم گم کنی تو پا و دست
آن ینابیع الحکم همچون فرات از دهان او دوان از بسی جهات
همچو از سنگی که آبی شد روان نه ز پهلوی مایه دارد نه از میان
همچنانک از چشمه چشم تو نور او روان کردست بی بخل و فتور
در خلای گوش باد جاذبش مُدرک صدق کلام و کاذبش
(همان: ۱۰۱۳/۶ به بعد)

د) کمال وجودی و مقبولیت گوینده: مولوی معتقد است که برای مهارت زبانی و رسیدن به مقام ارشاد حق، شایستگی‌های اهل کمال ضرورت دارد.

لقمه و نکته است کامل را حلال تو نه‌ای کامل مخور می‌باش لال
(مولوی، ۱۳۶۲: ۱۶۱۲/۱)

او برای تأثیر کلام بر خوش‌کلامی، منزلت اجتماعی و مقبولیت سخنور تأکید بسیار کرده است.

ور گدا گوید سخن چون زرّ کان ره نیابد کالئه او در دکان

(همان: ۲۳۵۱/۱)

در جای دیگر آورده است:

ای عارف خوش‌کلام برگو ای فخر همه کرام برگو

تا روح شویم جمله می ده تا خواجه شود غلام برگو

قانع نشوم به نور روزن بشکاف حجاب بام برگو

(همان: غزل/۲۱۹۲)

ه) اشتیاق شنونده: مولوی در تشبیهی زیبا بر آن است که گوینده برای توفیق گفتاری در مهارت کلامی خویش به شنندگان مشتاق نیاز دارد.

این سخن شیر است در پستان جان بی مکنده خوش نمی‌گردد روان

مستمع چون تشنه و جوینده شد واعظ ار مرده بود گوینده شد

مستمع چون تازه آمد بی‌ملال صد زبان گردد به گفتن گنگ و لال

(همان: ۲۳۸۰/۱-۲۳۷۸)

مولوی بر آن است که کلام سخنوران بزرگ و عالمان توانمند هم بدون مستمع حلاوتی ندارد. پس بر لزوم وجود شنونده مشتاق این چنین تأکید دارد:

علم گفتاری که آن بی‌جان بود عاشق روی خریداران بسود

گرچه باشد وقت بحث علم، زفت چون خریدارش نباشد مُرد و رفت

(مولوی، ۱۳۶۲: ۲۴۳۷/۲-۲۴۳۶)

وی بر جذابیت شخصیت مستمعان و همراهان نیز تصریح کرده است.

آهن‌ربای جذب رفیقان کشید حرف ورنی در این طریق ز گفتار فارغیم

(همان، ۱۳۶۳: غزل/۱۷۱۰)

مولانا معتقد است مهارت کلامی فصیح و بلیغ بر اذهان رشد نیافته مانند کودکان و افرادی که به کمال عقلی نرسیده‌اند تأثیر ندارد.

کودک اندر جهل و پندار و شکی ست شکر باری قوت او اندکی ست

(همان، ۱۳۶۲: ۴۷۲۰/۶)

وی بر آن است که تداوم سخن و مهارت کلامی در حق انسان‌های بدگمان، خیال‌اندیش و ابله نه تنها کاربرد ندارد؛ بلکه زیانمند هم هست. بنابراین در مواجهه با آنها ترغیب به سکوت می‌کند.

چون سخن در وی رود علت شود تیغ غازی، دزد را آلت شود

پس جواب او سکوتست و سکون هست با ابله سخن گفتن جنون

چون جواب احمق آمد خامشی این درازی در سخن چون می‌کشی

(همان: ۲۷۱۶/۲ و ۲۷۱۸ و ۱۴۸۸/۴)

۲/۱/۳) ارتباط غیر کلامی: اگرچه رایج‌ترین وسیله ارتباطی، کلمات شفاهی یا نمادین است، اما کلام تنها شکل ارتباط نیست. ارتباط غیر کلامی شامل آن وجهی از ارتباط است که اختصاصاً به جنبه‌هایی غیر از محتوای کلامی و فرآیند بیان کلامی مربوط می‌شود. به دیگر سخن، ارتباط غیر کلامی، اطلاعات را بدون استفاده از کلمات منتقل می‌کند. پاره‌ای از این ارتباطات عبارتند از:

۱- برقراری تماس چشمی از طریق نگاه عاطفی و مهرورزانه؛

۲- گوش دادن به دیگران؛

۳- خوشرویی. (فیاضی و کریمی، ۱۳۸۹: ۲۴-۲۱)

شایان ذکر است که مولوی نیز تصریح می‌کند که برای بهره‌مندی از مهارت کلامی دیگران باید مهارت غیر کلامی گوش دادن با سکوت را رعایت کرد.

بهر نطق یار خوش‌گفتار خویش لب ببند از گفت و کم‌گفتار باش

(مولوی، ۱۳۶۳: غزل/۱۲۵۷)

زانک اول سمع باید نطق را سوی منطق از ره سمع اندر آ

(همان، ۱۳۶۲: ۱۶۲۷/۱)

۳/۱/۳ چگونگی آموزش مهارت کلامی از نظر مولوی

مولوی عقیده دارد که انسان می‌تواند مهارت ارتباط کلامی را بیاموزد اما باید از راه سمع آموزش دید و به شاهراه نطق درآمد و سپس آن را به کار گرفت. همچنان که نوزادان مدت‌ها خاموشند و سامع و سرگرم آموختن.

کودک اول چون بزاید شیرنوش مدتی خامش بود او جمله گوش

مدتی می‌بایدش لب دوختن از سخن تا او سخن آموختن

زانک اول سمع باید نطق را سوی منطق از ره سمع اندر آ

(مولوی، ۱۳۶۲: ۱۶۲۵/۱-۱۶۲۷)

مولوی در ابیات فوق بر مهارت غیرکلامی «سمع» و حتی تقدم آن بر مهارت زبانی برای آموزش تأکید دارد. لازم به ذکر است که ایشان نطق عطا شده به انبیا را نطقی می‌داند که موقوف سمع نیست.

البته برای توفیق در مهارت کلامی باید از تحقیر، عیب‌جویی، منت‌گذشتن و کلام تحکمی و آمرانه پرهیز کرد. در سیره بزرگان دین ارتباط کلامی باید دارای ویژگی‌های زیر باشد:

۱) شفاف و قابل فهم بودن کلام؛

۲) گزیده‌گویی؛

۳) کلام مهرورزانه؛

۴) احترام به طرف متقابل. (ر.ک. فیاضی و کریمی، ۱۳۸۹: ۲۰-۱۲)

مولوی تأکید بسیار دارد بر آنکه مریدان در مواجهه با یار، زبان خویش نگاه دارند و ضمن حفظ احترام، با کلام نابجای خویش او را نیازارند. چون همدلی با یار این گونه ایجاد می‌کند.

یار چشم توست ای مرد شکار از خس و خاشاک او را پاک دار

هین به جاروب زبان گردی مکن
چشم را از خس ره آوردی مکن
یار آئینه است جان را در حزن
در رخ آینه‌ای جان دم مزن
تا نپوشد روی خود را از دمت
دم فرو خوردن بیاید هر دمت
(مولوی، ۱۳۶۲: ۳۱/۲ به بعد)

۲/۳) مهارت جرأت‌مندی و دلیری

مهارت جرأت‌ورزی، فرد را قادر می‌سازد تا افکار، احساسات و ارزش‌های خود را دربارۀ یک موقعیت به طور آزادانه و مستقیم و با احترام به احساسات و ارزش‌های اشخاص دیگر بیان کند (محمدخانی، ۱۳۸۳: ۸۶).

مولوی در آثارش از این مهارت با عنوان شجاعت و دلیری یاد می‌کند. او مهارت شجاعت عملی و به تعبیر دیگر شجاعت در جنگ را می‌ستاید.

گفت پیغمبر سپهدار غیوب
لاشجاعه یا فتی قبل الحروب
از خیال حرب نه‌راسید کس
لاشجاعه قبل حرب این دان و بس
(مولوی، ۱۳۶۲: ۴۰۰۴/۳ و ۳۹۱۶/۵)

مهارت جرأت‌مندی و شهامت، در بیم و بلا و شرایط دشوار هویدا می‌شود.

رستمان را ترس و غم و پیش برد
هم ز ترس آن بددل اندر خویش مُرد
چون محک آمد بلا و بیم جان
زان پدید آید شجاع از هر جان
(همان: ۲۹۲۰/۴-۲۹۱۹)

مولوی در داستان خشم‌گرفتن پادشاه بر یکی از ندیمان خود، به توصیف جرأت‌مندی عمادالملک و تأثیر جسارت و قبول شفاعت او از سوی پادشاه تأکید دارد:

پادشاهی بر ندیمی خشم کرد
خواست تا از وی برآرد دود و گرد
کرد شه شمشیر بیرون از غلاف
تا زند بر وی جزای آن خلاف
هیچ کس را زهره نه تا دم زند
یا شفיעی بر شفاعت برتند

جز عمادالملک نامی در خواص در شفاعت مصطفی وارانه خاص
برجهید و زود در سجده فتاد در زمان شه تیغ قهر از کف نهاد
(مولوی، ۱۳۶۲: ۲۹۳۷/۴-۲۹۳۳)

مولوی سبب تخصیص مقام شفاعت به انبیای بزرگ الهی را به جرأت و منزلت رفیع آنان نزد خداوند ارتباط می‌دهد. البته مولوی جرأت را غیر از تهور می‌داند. وی با صراحت تمام، بی‌باکی و تهور شیطان را خلاف ادب و نزاکت شمرده است.

هرچه بر تو آید از ظلمات و غم آن ز بی‌باکی و گستاخی است هم
هر که بی‌باکی کند در راه دوست رهزن مردان شد و نامرد اوست
بد ز گستاخی کسوف آفتاب شد عزازیلی ز جرأت ردّ باب
(همان: ۸۹/۱-۹۲)

او با یادآوری عقاب انقطاع مائده آسمانی و سرگردانی قوم بنی‌اسرائیل و حواریون عیسی (ع) صریحاً انسان را از گستاخی تحذیر داده و توصیه به رعایت ادب می‌کند. شایان ذکر است که مولوی غفلت آدمی را ناشی از گستاخی و بی‌باکی می‌داند. وی تنها راه مهار بی‌باکی در برابر خداوند را درک عظمت حق تعالی تلقی می‌کند.

دایماً غفلت ز گستاخی دمد که برد تعظیم از دیده رمد
غفلت و نسیان بد آموخته ز آتش تعظیم گردد سوخته
(همان: ۴۰۹۶/۵-۴۰۹۷)

البته مولوی سبب نسیان را صریحاً به خود انسان ربط می‌دهد.

کان قندم نیستان شکرم هم ز من می‌روید و من می‌خورم
(مولوی، ۱۳۶۲: ۲۴۲۸/۲)

مولوی در دیوان شمس عارفان را انسان‌های فداکار، جانباز، جرأت‌مند و دلیر می‌خواند (ر.ک. مولوی، ۱۳۶۳: غزل/۳۸۴). او دلیری را از الزامات سلوک عارفان می‌پندارد.

آن را که دلیر نیست در راه خود پنداری جگر ندارد
(همان، ۱۳۶۳: غزل/۷۲۱)

مولانا برای دلیری انسان اسباب و موجباتی به شرح زیر بیان داشته است:

الف) عنایت الهی و جمعیت خاطر: مولوی در بیان داستان حمله جعفر برای گرفتن قلعه‌ای به تنهایی، بر عنصر شجاعت و جسارت فردی و خداداد وی تصریح می‌کند.

چون که جعفر رفت سوی قلعه‌ای	قلعه پیش کام خشکش جرعه‌ای
یک سواره تاخت تا قلعه به کر	تا در قلعه بیستند از حذر
چشم من چون دید روی آن قُباد	کثرت اعداد از چشمم فتاد
داده بودش صنوع حق جمعیتی	که همی زد یک‌تنه بر امتی
اختران بسیار و خورشید ار یکی است	پیش او بنیاد ایشان مُندکی است

(همان ، ۱۳۶۲: ۳۰۲۹/۶ به بعد)

مولوی تأکید دارد که این جرأت‌مندی و جمعیت خاطر، امری الهی است. همچنان که نورانیت ربّانی سبب برتری آدم بر فرشتگان شد (ر. ک. مولوی، ۱۳۶۲: ۱۳۵۳/۲). مولوی در تکمیل همین مدعا در ابیات زیر مقام جمع را محیط و مستولی بر تفرقه دانسته و بر وجود عنصر جمع در گربگان و تفرقه ذاتی در موش‌ها تصریح دارد.

گر هزاران موش پیش آرند سر	گربه را نه ترس باشد نه حذر
نیست جمعیت ز بسیاری جسم	جسم را بر باد قائم دان چو اسم
لیک جمعیت ندارد جان موش	بجهد از جانش به بانگ گربه هوش

(مولوی، ۱۳۶۲: ۳۰۴۲/۶ به بعد)

مولوی در وصف صوفی سایه‌پرورد ضعیف‌دلی که تصور می‌کرد چون در جهاد اکبر توفیق یافته است، جهاد اصغر باید برای او سهل باشد، می‌گوید چون او در مقام عمل و

در میدان جنگ از ترس و وحشت به مقابله با دشمنان نپرداخت، هنگام تقسیم غنایم جنگی نیز مدعی مشارکت و طلب سهم از غنایم هم نداشت. بدین روی آنان برای آرامش خاطر او اسیر دست بسته‌ای را آوردند تا با کشتن آن در غزوه سهیم گردد، اما غافل از آنکه او ذاتاً توان این کار را هم ندارد.

ناگهان آمد قطاریق و وعا	رفت یک صوفی به لشکر در غزا
فارسان راندند تا صف مصاف	ماند صوفی با بنه و خیمه و ضعاف
او برون انداخت و نستد هیچ چیز	ارمغان دادند کای صوفی تو نیز
آن یکی را بهر کشتن تو بگیر	پس بگفتندش که آوردیم اسیر
اندکی خوش گشت صوفی دل‌قوی	سر بیرش تا تو هم غازی شوی
دید کافر را به بالای وی‌اش	آمد آن یک در تفحص در پی‌اش
صوفی افتاده به زیر و رفته هوش	گبر می‌خایید با دندان گلوش
هم در آن ساعت ز حمیت بی‌دریغ	غازیان کشتند کافر را به تیغ

(مولوی، ۱۳۶۲: ۳۷۳۷/۵ به بعد)

در ادامه حکایت، مولوی به بیان نصایح قوم در حق صوفی جبان می‌پردازد. وی در بیان لزوم و ضرورت جرأت‌مندی می‌گوید انسان نازک‌دل و کم‌زهره هرگز نمی‌تواند در میدان مبارزه موفق شود.

صد هزاران کوه‌ها در پیش تو	ای شده عاجز ز تکی کیش تو
اندر آن صف تیغ چون خواهد کشید	این چنین هوشی که از موشی پرید
که گریزد از خیالی چون خیال	کار هر نازک‌دلی نبود قتال
جای ترکان هست خانه، خانه شو	کار ترکان است و نه ترکان برو

(همان: ۳۷۵۷/۵ به بعد)

ب) تأثیر عشق بر دلیری و جرأت‌مندی: مولوی فراوان از دولت عشق سخن می‌گوید و بر آن است که عشاق انسان‌های بی‌پروایی هستند که سری نترس دارند.

مردم بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم
دیده سیر است مرا، جان دلیر است مرا
دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم
زهره شیر است مرا، زهره تابنده شدم
(همان، ۱۳۶۳: غزل/۱۲۹۳)

ج: در حمایت محبوب بودن: معیت با معشوق شوق‌افزا و امیدبخش است.
ز آفتاب تو آن را که پشت گرم شود
تنی که تابش خورشید برو آید
چرا دلیر نباشد؟ حذر چرا دارد؟
گمان مبر که سر سایه هما دارد
(مولوی، ۱۳۶۳: غزل/۹۳۱)

۳/۳ مهارت همدلی

مهارت همدلی یعنی فرد بتواند زندگی دیگران را حتی زمانی که خود در آن شرایط قرار ندارد درک کند. همدلی به فرد کمک می‌کند تا بتواند انسان‌های دیگر را حتی وقتی با آنها متفاوت است بپذیرد و به آنها احترام بگذارد. همدلی، روابط اجتماعی را بهبود می‌بخشد و به ایجاد رفتارهای حمایت‌کننده و پذیرنده نسبت به انسان‌های دیگر منجر شود (محمدخانی، ۱۳۸۳: ۴۵).

همدلی از جمله مهارت‌های مطلوب و منظور نظر مولانا است. وی بر آن است که همدلی و هم‌فکری فراتر از وی‌ژگی‌های ظاهری از قبیل رنگ پوست، زبان، نژاد و ملیت است. او توصیه می‌کند که این مسائل نباید مانع پیوستگی و اتحاد افراد و جوامع انسانی به همدیگر شود.

مردِ حَجّی هم‌ره حاجی طلب
منگر اندر نقش و اندر رنگ او
گر سیاه است او هم‌آهنگ تو است
حاش لِّله این حکایت نیست این
خواه هندو، خواه ترک و یا عرب
بنگر اندر عزم و در آهنگ او
تو سپیدش خوان که هم‌رنگ تو است
نقد حال ما و تست این خوش بین
(مولوی، ۱۳۶۲: ۲۸۹۴/۱ به بعد)

مولانا همزبانی را نیز چالش برانگیز می‌داند و در بیان داستان آن چهار نفری که در بیان مقصود خویش همزبان نبودند، تصریح می‌کند که اگر همزبانی و همدلی هیچ‌یک حاصل نشود، دل سپردن انسان را از خصومت باز می‌دارد و به مقصود می‌رساند.

چون که بسپارید دل را بی دغل این درمتان می‌کند چندین عمل
 یک درمتان می‌شود چار المراد چار دشمن می‌شود یک ز اتحاد
 (مولوی، ۱۳۶۲: ۲/۳۶۹۰-۳۶۸۹)

وی همچنین در حکایت باغبانی که توانست وحدت صوفی، علوی و فقیه را بر هم زند معتقد است که همدلی و اتحاد مانع هر نوع شکست است. پس نتیجه می‌گیرد که هرکس منافع شخصی را بر منفعت گروهی ترجیح دهد، سرانجام همه چیز را از دست خواهد داد (ر.ک. همان: ۲/۲۱۶۷ به بعد)

به زعم مولانا وقتی که تعارض زبانی امکان تفاهم میان افراد متعارض را ضعیف می‌کند، بهتر است انسان سکوت اختیار کند، تا آنگاه که انسان زبان‌دان و صاحب‌سر می‌زمینۀ این همدلی را در سایه راهنمایی‌هایش فراهم سازد.

پس شما خاموش باشید و انصتوا تا زباتان من شوم در گفتگو
 (همان: ۲/۳۶۹۲)

۱/۳/۳ امیدواری: مولوی تصریح دارد که انسان همواره باید امیدوار باشد، تا بتواند با تغذیه دل، نه جسم با اهل دل همراه و همدل گردد.

کوی نومیدی مرو امیدهاست سوی تاریکی مرو خورشیدهاست
 دل ترا در کوی اهل دل کشد تن ترا در حبس آب و گل کشد
 هین غذای دل بده از همدلی رو بجو اقبال را از مقلبی
 (همان: ۱/۷۲۶-۷۲۴)

۲/۳/۳ مصاحبت با دوستان: وی بر آن است که پیوستگی با دوست نیکو، همدلی

میان انسان‌ها را ایجاد می‌کند.

هر که باشد همنشین دوستان هست در گلخن میان بوستان
هر که با دشمن نشیند در زمن هست او در بوستان در گولخن
(مولوی، ۱۳۶۲: ۴/۱۹۷۷-۱۹۷۶)

مولوی برای بهره‌گیری مطلوب از مهارت همدلی دو توصیه دارد:

الف) بهره‌جویی از محضر اهل دل: از نگاه جلال‌الدین محمد مولوی آرامش خاطر انسان تنها از همنشینی با خداوند به دست می‌آید و دستیابی به این امر در سایه همراهی با نیکان و گزیدگان میسر است.

هر که خواهد همنشینی خدا تا نشیند در حضور اولیا
از حضور اولیا گر بگسلی تو هلاکی ز آنک جزوی بی‌کلی
(همان: ۱/۲۱۶۴-۲۱۶۳)

وی تصریح می‌کند که شخصیت افرادی که با شما همراهند در موفقیت اجتماعی شما بسیار اثرگذار و سرنوشت‌ساز خواهند بود.

نار خندان باغ را خندان کند صحبت مردانت از مردان کند
مهر پاکان در میان جان نشان دل مده الا به مهر دلخوشان
(همان: ۱/۷۲۱ و ۷۲۳)

البته از منظر مولوی عنصر دل امری مادی و خاکی و مشتاق جاه و مادیات نیست. چنین تصویری انسان را از اهل کمال دور می‌سازد (ر.ک. مولوی، ۱۳۶۲: ۳/۲۲۶۳).

وی با استناد به تعبیر روایی: «لَا يَسْتَعْنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَ يَسْتَعْنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ» (فروزانفر، ۱۳۶۱: ۲۶) بر آن است که دل دریای نور و گوهری است الهی که نظرگاه حق و در حکم اقیانوس و دریایی نورانی است (مولوی، ۱۳۶۲: ۳/۲۲۷۴-۲۲۷۴).

۲۲۶۹). وی همواره به معیت با صاحب‌دلان سفارش می‌کند و آدمی را از مصاحبت با انسان‌های سست عنصر بازمی‌دارد.

زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت
شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او
آن نور روی موسی عمرانم آرزوست
(همان، ۱۳۶۳: غزل/۴۴۱)

مولوی بر آن است که همدلی، زبان محرمیت است. به زعم وی در موازنه دل و زبان این زبان است که بهتر می‌تواند اندیشه انسان‌ها را به همدیگر نزدیک سازد.

پس زبان محرمی خود دیگر است
همدلی از هم‌زبانی بهتر است
غیر نطق و غیر ایما و سچل
صد هزاران ترجمان خیزد ز دل
هم‌زبانی خویشی و پیوندی است
مرد با نام‌حرمان چون بندی است
ای بسا هندو و ترک هم‌زبان
ای بسا دو ترک چون بیگانگان
(همان، ۱۳۶۲: ۱۲۰۹/۱ به بعد)

مولانا در داستان زنی که طفل او بر ناودان بود می‌کوشد تا اثبات نماید که تنها از طریق هم‌نشینی با کسی از جنس خود می‌توان راحت زیست و از خطر دور افتاد (قاسم‌زاده، ۱۳۹۰: ۳۹۰).

ب) کناره‌جویی از مجالست با ناهلان: مولوی تأکید دارد که انسان باید این مهارت را با انسان‌های دانا به کار بندد و از همدلی با افراد نادان بجد پرهیز نماید.

گرگ اگر با تو نماید روبهی
هین مکن باور که ناید زو بهی
جاهل ار با تو نماید همدلی
عاقبت زخمت زند از جاهلی
دوستی جاهل شیرین‌سخن
کم شنو کان هست چون سم کهن
(مولوی، ۱۳۶۲: ۱۴۲۴/۶-۱۴۲۳)

مولوی در بیان مهارت‌های مرتبط با بعد اجتماعی ارتباط قلبی و همدلی را بر ارتباط زبانی ترجیح می‌دهد و همدلی جاهلان را بی‌اثر و آسیب‌رسان می‌داند.

در حکایت مردی که خرسی را از دهان اژدهایی رهایی داد و بر تملق و وفای او اعتماد کرد، مولوی بر آن است که دوستی با ابلهان از دشمنی بدتر است و چیزی جز زبان به بار نمی‌آورد. چنان که دوستی آن مرد با خرس سرانجام خوشی نداشت (ر.ک. مولوی، ۱۳۶۲: ۱۹۳۲/۲ به بعد).

مولانا همواره انسان‌ها را از رفاقت و همراهی با ناکسان و خسیسان تحذیر داده است. چنان که در داستان شهری و روستایی آورده است:

این سزای آنکه شد یار خسان	یا کسی کرد از برای ناکسان
خاک پاکان لیبی و دیوارشان	بہتر از عام و رز و گلزارشان
بندهٔ یک مرد روشن دل شوی	به که بر فرق سر شاهان روی
این سزای آنکه بی تدبیر و عقل	بانگ غولی آمدش بگزید نقل

(مولوی، ۱۳۶۲: ۶۳۷/۳ به بعد)

او در جای دیگر ضمن تمنای حریف خوب، از همنشین بد چنین تحذیر می‌دهد:

ای خنک زشتی که خوبش شد حریف وای گل‌رویی که جفتش شد خریف
(همان: ۱۳۴۱/۲)

مولانا برای بیان تأثیر و تعالی‌بخش بودن همنشینی و همراهی با نیکان، ضمن بیان داستان همنشینی باز با جفدان ناشناس، از زبان باز می‌گوید:

یک دمم با جفدها دمساز کرد	از دم من جفدها را باز کرد
ای خنک جفدی که در پرواز من	فهم کرد از نیکبختی راژ من
در من آویزید تا نازان شوید	گرچه جفدانید شهبازان شوید
آنک باشد با چنان شاهی حبیب	هر کجا افتد چرا باشد غریب

(همان: ۱۱۶۶/۲-۱۱۶۳)

نتیجه:

یافته‌های این جستار نشان می‌دهد که مولوی در قرن هفتم هجری با استفاده از فرهنگ اسلامی و قرآنی شناخت تام و کاملی از انسان و نیازهای او داشته است. مولوی برای انسان، چهار گونه ارتباط با خداوند، خویشتن، جهان پیرامون و هم‌نوعان خود قائل است. نوع چهارم همان ارتباطی است که او در آثارش بویژه مثنوی معنوی، راهبردهای ظریفی برای توفیق در آن به صورت حکایات و داستان‌های لطیف بیان داشته است. او برای توفیق انسان در زندگی روزمره دنیوی و حیات خداپسندانه، اهتمام خاصی نشان می‌دهد و با بیان مهارت‌های ویژه که منطبق با مکتب و روش عرفانی اوست، ارائه طریق می‌کند.

مولانا نه تنها سالکی شادکام، بلکه عارفی غم‌ستیز است که آدمیان را از حضور و نمود رذیلت‌های ماند خودنمایی و تکبر و زیرکی حسابگرانه در زندگی، تحذیر می‌دهد. او بر آن است که جزم آدمی بر این رذایل ناشی از نقص وجودی انسان‌هاست. با توجه به آنچه از نظر گذشت در اندیشه مولانا نکات زیر دارای اهمیت است:

- ۱) مولوی بعد روحی انسان را بر بعد جسمانی او ترجیح داده و حقیقت وجود انسان را اندیشه، بصیرت و عقلانیت قلمداد می‌کند.
- ۲) مولوی بر مهارت‌های اجتماعی و ارتباطی کلامی و غیر کلامی در قالب حکایات تأکید دارد.
- ۳) وی برای کلام مؤثر وی‌ژگی‌های متعددی مانند دل‌انگیزی، خردمندانه بودن، صداقت در سخن، ذکر کرده است.
- ۴) از طرفی مولانا عوامل اثربخشی کلام را به دلنشین بودن، عقلانیت، صداقت، اشتیاق و مقبولیت متکلم، و از طرف دیگر به شوق و پذیرش مستمع نیز ربط می‌دهد.
- ۵) مولوی مهارت دلیری یا جرأت‌مندی را از امتیازات عشاق می‌داند.
- ۶) مولانا مهارت همدلی را بر مهارت هم‌زبانی ترجیح داده و بر آن تأکید مضاعف دارد.

منابع:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- نهج البلاغه. (۱۳۶۸). ترجمه جعفر شهیدی.
- ۳- افلاکی، شمس‌الدین احمد. (۱۳۶۲). مناقب العارفين، تصحيح تحسين يازيجی، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- ۴- امیری برمکوهی، علی. (۱۳۸۸). «آموزش مهارت‌های زندگی برای کاهش افسردگی»، فصلنامه روان‌شناسان ایرانی، سال پنجم، شماره ۲۰/تابستان، ۲۹۷-۳۰۶.
- ۴- تی وود، جولیا. (۱۳۸۰). ارتباطات میان فردی، ترجمه مهرداد فیروزبخت، تهران: انتشارات مهتاب.
- ۵- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۴). سرّ نی، (نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی معنوی)، تهران، انتشارات علمی.
- ۶- سلطان‌القزائی، خلیل و اکبر سلیمان نژاد. (۱۳۸۶). «تفکر انتقادی و ضرورت آموزش آن در کلاس درس»، فصلنامه تربیت اسلامی، سال سوم، شماره ۶، بهار و تابستان، ۱۹۵-۱۸۱.
- ۷- صفرزاده، م. (۱۳۸۲). بررسی اثربخش آموزش مهارت‌های زندگی بر برقراری ارتباط اجتماعی کارآمد در دانش‌آموزان دختر اول دبیرستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی.
- ۸- فتحی واجارگاه، کورش و دیگران. (۱۳۸۷). «شناسایی و اولویت‌یابی مهارت‌های زندگی مورد نیاز بزرگسالان برای لحاظ کردن در برنامه‌های درسی مدارس»، فصلنامه تعلیم و تربیت، شماره ۹۳، ۱۰۱-۶۹.
- ۹- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۶۱). احادیث مثنوی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۰- ----- (۱۳۶۰). شرح مثنوی شریف، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۱- فرشاد، محسن. (۱۳۸۹). اندیشه‌های کوانتومی مولانا: پیوند علم و عرفان، تهران: نشر علم.

- ۱۲- فیاضی، ایراندخت و مرضیه کریمی. (۱۳۸۹). «بررسی مهارت‌های بین فردی در سیره معصومان (ع)»، فصلنامه تربیت اسلامی، سال پنجم، شماره ۱۰، بهار و تابستان، ۲۸-۷.
- ۱۳- قاسم زاده، محمد. (۱۳۹۰). داستان‌های مثنوی، تهران: انتشارات هیرمند.
- ۱۴- قبادی، حسینعلی و مصطفی گرجی. (۱۳۸۷). «پیام‌های جهانی مولوی برای انسان امروز»، مطالعات عرفانی، شماره هشتم، ۱۲۴-۱۰۱.
- ۱۵- المجلسی، محمدباقر. (۱۹۸۳). بحار الانوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الاطهار، الطبعة الثامنة، بیروت: مؤسسه الوفا.
- ۱۶- محمدخانی، شهرام. (۱۳۸۳). مهارت‌های حل مسئله و تصمیم‌گیری مؤثر، تهران: انتشارات طلوع دانش.
- ۱۷- محمودیان، زینب و علی اکبر فرهنگی. (۱۳۹۰). «خودشناسی حلقه گمشده ارتباطات»، مطالعات رسانه‌ای، سال ششم، شماره دوازدهم، بهار، ۱۸-۱.
- ۱۸- موتابی، فرشته. (۱۳۸۳). مهارت‌های کنترل خشم، تهران: انتشارات طلوع دانش.
- ۱۹- مولوی بلخی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۶۳). کلیات شمس (دیوان کبیر)، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۲۰- ----- (۱۳۶۲). مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسن، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۲۱- میرشاه جعفری، ابراهیم و دیگران. (۱۳۸۹). «بررسی عوامل مؤثر بر ارتباط کلامی با رجوع به منابع و متون اسلامی»، فصلنامه تربیت اسلامی، سال پنجم، شماره ۱۰، بهار و تابستان، ۴۴-۲۹.
- ۲۲- نوری، ربابه. (۱۳۶۸). مهارت خودآگاهی و همدلی، تهران: انتشارات طلوع دانش.
- ۲۳- نوری، ربابه و پروانه محمدخانی. (۱۳۷۷). برنامه آموزش مهارت‌های زندگی، تهران: انتشارات معاونت امور فرهنگی و پیشگیری سازمان بهزیستی کشور.